

هنر چهری دامغانی و موسیقی

نوشته حسینعلی ملاح

۱۳ - مقرعه

«مقرعه» زن گشت رعد ، مقرعه^۱ او درخش
غاشیه^۲ کش گشت باد ، غاشیه^۳ او دیم

توضیح :

مقرعه لفظی است عام برای کلیه آلات موسیقی ضربی رزمی مانند کوس،
دمامه ، دهل و نقاره . این لفظ از کلمه قرع بمعنای زدن و کوبیدن مشتق
گشته است و تصور نمیشود به ساز خاصی اطلاق گردد .
منوچهری در جای دیگر سروده :

زنند «مقرعه» به پیش پادشا دوال^۳ و پاردمش ازدهای او

۱۴ - ارغنون

همی راندم فرس را من به تقریب
جو انگشتان مرد دارغنون، زن

توضیح :

کلمه ارغنون در فرهنگهای فارسی و کتابهای تاریخ و سیاحت نامه‌ها و
دیوان شاعران به صورتهای مختلف آمده است از آن قبیل است :

۱ - مقرعه بمعنای تازیانه نیز هست ولی در این بیت، منوچهری، رعد را
نوازنده مقرعه (که بگونه ساز ضربی مانند کوس میباشد) تصور کرده و درخش یا
برق را ، کوبه یا دوالی که بر کوس میکوبند پنداشته است .

۲ - غاشیه هم بمعنای پوشش زین و نیام شمشیر است و هم بمعنای قیامت -
در این بیت معنای اخیر مناسب تر است زیرا مراد اینستکه باد ، قیامتی برپا کرده
بود و قیامت او نیز بارانهای بی دریی یا ابرهای بارانزا بوده است زیرا دیم بروزن
کیم بدین معناست .

۳ - دوال بروزن زغال تسمه‌ای چرمی است که بجای کوبه بر کوس زنند .

ارغن - ارغنا - ارغنون - ارغوان - اورغن - ارغن - ارغن - ارغنون
آبی - ارغنون بوقی - ارغنون زمیری - ارغنون دهنی و غیره ...

به زبان یونانی آن را ارگانون Organon به زبان لاتین ارگانوم
Organum به انگلیسی Organ به آلمانی ارگل Orgel به ایتالیایی
ارگانو Organo و فرانسسه ارگ Orgue تلفظ می کنند .

دکتر فارمر انگلیسی مینویسد : « این ساز و سازهایی مانند قانون و
قیثار وحتى لفظ موسیقی همه دراصل یونانی هستند و استعمال آنها در قرن سیم
هجری در ایران شایع شده و از راه زبان عربی و ترجمه نوشته های یونانی
به ایران وارد گشته است ... »

ساکس آلمانی مینویسد : « ساز بادی انبانی است . - لغت نامه دهخدا مینویسد :
« ما خود از یونانی ارگانون Organon ساز بست مشهور که افلاطون وضع
آن کرده است . » صاحب برهان نوشته : « بعضی گویند ارغنون ترجمه مزامیر
است یعنی جمیع سازهای نفس (بادی) ... »

عبدالقادر مراغه ای در مقاصد الالحان نوشته : « و آن را در فرنگ بسیار
در عمل آورند و بر آن نای ها بود که دو صف یلی یکدیگر ترکیب کنند و نای های
آن را از قلمی سازند ، و نای های بم آن طویل باشد ، و نای های زیر قصر ، و در
عقب آنها از طرف دست چپ ، دمی باشد چون دم آهنگران ، بر آنها استوار
کرده ، چنانچه نفخ از آن دم در مجموع نای ها در رود ، پس بدست چپ دم
را دمنند و بدست راست با نامل (انگشتان) استخراج نغمات کنند - و بریک
طرف ساز برده ان ثقبه ها پرده ها باشد مدور ، بمقدار نخودی ، که آنها را
چون فرو گیرند دهان آن سوراخ گشاده شود و آواز مسموع گردد . »

حاج خلیفه در کشف الظنون ، اریسطو را مخترع این ساز معرفی کرده
است و آن را از خانواده آلات موسیقی بادی نوشته است ...

بطور کلی ساختمان اصلی ارغنون را چند نای مختلف القامت تشکیل
میدهند که به تناسب معینی در کنار هم نهاده شده اند - شکل و نام این ساز
بتناسب اینکه چگونه مورد استعمال قرار بگیرد بوجه ذیل خواهد بود :

۱ - اگر دمیدن در این نایها بوسیله دهان آدمی صورت پذیرد آنرا
ارغنون دهنی گویند (مانند ساز دهنی) .

۲ - چنانچه بوسیله مشک یا خیک یا انبانی (منفخ) دمیده شود آنرا
نای مشک ، نای خیک یا خیک نای ، و نای انبان میگویند .

۳ - چنانچه بوسیله دم (دمی شبیه دم آهنگران و روی گران) هوا را در لوله‌ها بجریان بیندازند آن را ارگ گویند - این دم ممکن است بوسیله پا یا دست بعمل درآید در اینصورت آن را ارغنون یا ارگ پائی و ارغنون یا ارگ دستی مینامند.

۴ - اگر بوسیله دمی قابل حمل نواخته شود به آن ارغنون دستی یا آکوردئون میگویند.

۵ - چنانچه بوسایل الکتریکی دم‌ها را بحرکت درآورند آن را ارگ الکتریکی مینامند. این نوع ارگ هم اکنون در کلیساهای بزرگ موجود است و نواخته میشود.

نکته‌ای که لازم است تذکار شود اینستکه پاره‌ای از شاعران متقدم یا نویسندگان تاریخ، ارغنون را سازی از خانواده آلات موسیقی زهی پنداشته‌اند - چنانکه خاقانی سروده :

انگشت «ارغنون» زن رومی «به زخمه» بر

تب لرزه تننا تننا بنا بر افکند

نظامی سروده :

بسا ای معنی ره دلپسند بر «اوتار» این «ارغنون» بلند

حافظ نیز در بیت ذیل ارغنون را همچون يك ساز زهی معرفی کرده‌است :

معنی بز «چنگ» در «ارغنون» پیر از دلم فکر دنیای دون

مسهودی (نویسنده قرن چهارم هجری) نیز ارغنون را «ذوالاوتار کثیره»

نوشته است :

این احتمال هست که ارغنون در ابتدا سازی زهی بوده ولی بعدها تبدیل

به ساز بادی شده‌است - منوچهری در بیت ذیل این لفظ را بصورت «ارغن»

نقل کرده است :

همه روزه دوچشمتم سوی معشوق همه وقته دوگوشتم سوی «ارغن»

ایضاً بصورت ارغنون :

چو طوبی گشت شاخ بیدو شاخ سرو و نوژو گل

نشسته «ارغنون» سازان بزیر سایه طوبی

۱۵ - نای رویین

رجوع شود به نای .

۱۶ - دستاورنجن

پدید آمد هلال از جانب کوه -- پسان زعفران آلوده محجن
چنان چون دوسر ازهم باز کرده -- ززر مغربی دستاورنجن

توضیح :

همانطور که در مبحث خلخال نوشته شد، دستا برنجن یا دستاورنجن زنگوله‌هایی بوده که رقاصان بدست خود می‌بستند و بهنگام پایکوبی اصول یا وزن موسیقی را با صدای آن نگاه میداشتند -- چگونگی ساختمان این خلخالها یا دستاورنجن‌ها متفاوت بوده گاهی بصورت هلال ساخته میشده و درون آن زنگوله‌های خردی تعبیه میکردند -- در شعر فوق دستاورنجنی مورد نظر است که از زر مغربی و بشکل هلال ساخته شده و دوسر آن از یکدیگر باز گشته است .
کلمه دست‌آورنجن با املاءهای مختلف در فرهنگها ثبت شده است، از جمله در لغت‌نامه دهخدا: دست‌آورنجن، دست‌ا برنجن، دست‌ا برنجن، دست‌برنجن، دست‌رنجن، دست‌اورنجن یا دست‌اورنجن ثبت شده است .

۱۷ - درای

کامکاری ، کو چه خشم خویشین را ندیدم
طوق زرین را کند در گردن قیصر «درای»

توضیح :

این لفظ بصورت‌های : « در - درا - درای » دیده شده است .

۱ - در شماره ۸۱ مجله موسیقی ص دوم در مقاله‌ای که بقلم اینجانب است به اعتبار نسخه‌ای که در دست داشتم بیت دوم را چنین نقل کرده بودم ، چنان چون «دوسر» ازهم باز کرده ززر سرخ یکتا دست‌رنجن و بهمین سبب لفظ «دوسر» گیاهی که در میان زراعت گندم وجو روید معنا شده بود - دوست دانشمند و ارجمند آقای دکتر ضیاءالدین سجادی این بنده را متوجه سهوی که شده بود نمودند ؛ بنا بر این ضروری دانستم در این مقام از ایشان تشکر کنم .

مولوی فرماید :

رنگ و بو، غماز آمد چون جرس از فرس آگه کند بانگ جرس
بانگ هر چیزی رساند ز او خبر تا بدانی بانگ خر از بانگ «در»
نظامی گفته :

ز حلقوم دراهای در افشان مشبك‌های زرین عنبر افشان
کلیم سروده :

زند به نغمه داود طعنه صوت و صدایش

زمانه برگلو هر خری که بسته درائی

به اعتبار اشعار فوق مسلم است که درای، زنگ یا جرس بوده است، ولی شك نیست که میان زنگ یا جرس و درای تفاوت‌هایی موجود بوده است، زیرا نظامی گفته :

به غلغل درآمد جرس با درای بجوشید خون از دم کرنای

آنندراج این تفاوت را بوجه ذیل توجیه کرده است : « جرس بفتح اول و ثانی برون عس - درای - لیکن از این بیت خواجه نظامی که « بغلغل درآمد جرس با درای » بینهما تقایر معلوم میشود و این مبنی بر آنستکه نزد بعضی جرس آنستکه بر اطراف آن شاخها باشد مانند مژه‌های چشم و آن را « زنگ » نیز گویند و بستن آن شعار پیکان است و « درای » آنکه مشابه پیاله باشد و شاخها ندارد و میتوان گفت که اینجا بینهما فوق کلانی و خردی ملحوظ است - جرس آنچه کلان باشد - و درای آنچه خرد بود، و غرض شاعر آنستکه همه سازهای جنگ بنوازش درآمد . کذافی‌الشرح - اما آنچه بعد استقرآه و تتبع بسیار معلوم شد، آنستکه : جرس بمعنی مطلق چیزی است که آواز دهد و آن را انواع میباشد - گاهی بصورت پیاله سازند - و گاهی بصورت گوی بردازند - و هر دو نوع از روی بود چنانکه گذشت - و گاهی بصورت تابه از هفت جوش سازند و به پتک‌زدن آواز دهد و این بعینه بصورت آن ساعت‌نواز بود که معمول هند است »

بر بنیاد نظریه مؤلف آنندراج - درای یا جرس از لحاظ ساختمان

متفاوت بوده اند و بصورتها و اشکال مختلف ساخته میشده و بهنکامهای مختلف
نواخته میشده است .

گاهی بصورت زنگهائی تهیه میکشته و به گردن چهارپایان می بسته اند .
منوچهری سروده است :

شاد باشید که جشن مهرگان آمد
بانگ و آوای و درای ، کاروان آمد

سنائی گفته :

بارو ، رفتن ، بر اشتر است ولیک ناله بیهده و درای ، کند
گاهی همچون گوئی ساخته میشده و در بزها مینواختند .
حکیم خاقانی سروده :

روزها کم خور ، چو شبها نوعروسان در زفاف
زقه هاشان از درای مطرب الحان دیده اند

فردوسی سروده :

همه شهر ز آوای هندی درای ز نالیدن بر بطن و چنگ و نای
تو گفتمی درو بام رامشگر است زعانه به آرایش دیگر است
و در بعضی موارد همچون يك ساز چنگی بکار میرفته است ، در اینصورت زنگهائی
عظیمی بوده که بر گردن شتر یا پیل می بستند و یا احتمالا بر پشت چهارپایان
قرار میدادند و با کوبه یا پتک به صدا درمی آوردند .

نظامی سروده : *سکاه علوم انسانی و مطالعات تربیتی*

در آبنده هر سو و درای شتر علوم انسانی زبانگ تهی مغز را کرده پر
فردوسی فرموده :

بیارای و پیلان به زنگ و درای ، جهان کر کن از ناله کر نای

۱۸ - چلب

آخته چنگک و «چلب» ساخته چنگک و رباب

دیده بشکر لبان ، گوش به شکر توین

توضیح :

صاحب برهان قاطع نوشته : «چلب بر وزن حلب ، سنج را گویند و آن دو پارچه

برنج تنگ پهن باشد که در بازی گاهها و نقاره‌خانه‌ها برهم زنند و بنوازند .
در حاشیه همین فرهنگ بپلم آقای دکتر محمد معین نوشته شده: « در نسخ
با بای فارسی آمده ، ولی در اشعار بهر دو معنی با باء موحده است بمعنی سنج:
فرخی سیستانی :

چشمه روشن نبیند دیده از گسرد سپاه
بانگک تندر نشنود گوش ، ازغو کوس و چلب»

در نسخه رك : جلت - از ترکی «چلبك» بهمین معنی ... »

آنندراج آن را «چلب» با بای فارسی نقل کرده و مینویسد: «بروزن
حلب (ف) دو طبقه پهن که از برنج سازند و برهم زنند - در جنگ و عروسیها
متداول است و آن را سنج نیز گویند و صنع معرب آنست - فردوسی گفته :

چویك پاس بگذشت از نیمه شب زپیش آن درآمد خروش چلب»

شواهدی که ذکر شد موارد استعمال این ساز را در هنگامه‌ها و کارزارها
مسلم میسازد ولی تردیدی نیست که نوع کوچکتر آن نیز ساخته می‌شده و
رقاصان به انگشتان خود می‌بستند و بهنگام پایکوبی صدا در می‌آوردند -
موسیقی‌دانها به ساز اخیر «زنک» می‌گفتند و در زبان عامیانه چپ‌چپ (با کسر
ج) گفته می‌شده - تا اواخر دوره ناسری و اوایل سلطنت بهلوی این نوع رقص
رواج داشته است - آقای روح‌الله خالقی نوشته‌اند: «از کسانی که در این نوع
رقص مهارت داشته‌اند عروس و اختر زنگی و زهرا دختر واحد و وحشت را نام
می‌برند - عروس زنک «چپ چپ» و زهرای احد «زنک ریز» را خوب
میگرفته است ...»

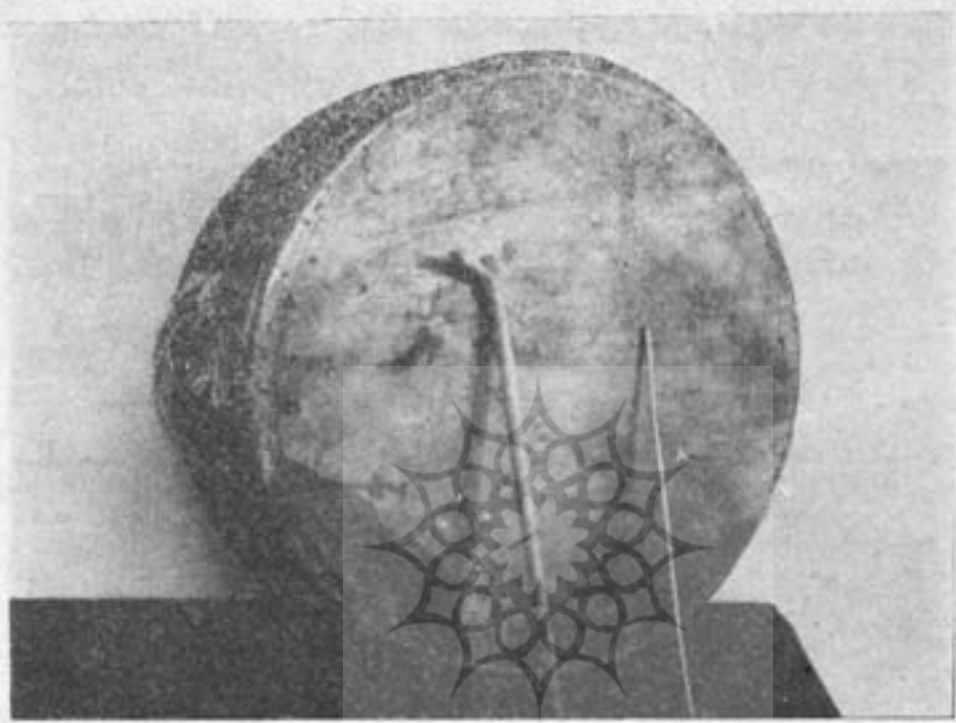
۱۹ - طبل

وقت سحر که کلنگ تعبیه‌ی ساخته است

وزلب دریای هند ، تا خزران تاخته است

۱ - در فرهنگ آنندراج با بای فارسی ثبت شده بنحوی که نوشته شد -
ولی چون قافیه مصراع نخستین شب است بی‌گمان این یکی نیز باید چلب بابای
موحده باشد - ضمناً لازم است تذکار شود که فرهنگ نظام مصراع نخستین را «تیره
شب» ثبت کرده است .

میغ سیه برقفاش تیغ برون آخته است
 «طبیل» فرو کوفته است ، خشت بینداخته است
 ماء نو منخسف در گلوی فاخته است
 طوطیکان با حدیث ، قمریکان با این



ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

توضیح :

طبیل همان دهل است و آن استوانه مجوفی است که دوسوی آن را پوست گرفته اند - این لفظ بصورت ترکیبی به کرات در نظم و نثر بکار رفته و معانی مختلفی دارد - اندراج نوشته : «طبیل امان زدن - زنهار و امان خواستن است - شفیع اثر سروده :

روز میدان چون گذارد جرأت پادرمیان
 میزند خصم از طپیدنهای دل «طبیل امان»

۱ - سرگذشت موسیقی ایران جلد اول ص ۴۸۱ .

طبل باز - طبلی باشد ، چون بازا بر مرغان آبی سر دهند ، دوال بر آن طبل
میزند و از آن آواز، مرغان بپرند ، پس باز یکی را از آنها شکار می کند -
میرشکاران، و قراولان اسب دارند و ترکان اکثر دارند - میرمعز فطرت سروده :

بصحرائی که ترک من شکار انداز میگرد
دل قالب تهی گردد و «طبل باز» میگرد

« طبل بازگشت - روزانه چون دو فوج با هم جنگ میگردند، وقت
شام طبل بازگشت میزدند تا هر دو فوج بخیمه گاه روند ...

«طبل جدال» = «طبل جنگ» - هر کدام معروف است - نورالدین
ظهوری سروده :

مرا ستاره بختی که نیست، پنداری زدست با افق این دیار، طبل جدال
میرزا جلال اسیر سروده :

آسمان روزی که از خورشید «طبل جنگ» زد

صلح کل آمد به دامان دل ما چنگ زد

«طبل حیدر رازی» : فرامانی علیه الرحمه در شرح این بیت اوحدالدین

انوری :

تبع تو تبع حیدر عربی کوس تو «طبل حیدر رازی»

آورده که شخصی بود از دیار ری که همیشه لاف شجاعت زدی و از برای
اثبات این دعوی طبل برداشته از شهر بیرون رفتی که من بجنگ شیر میروم ، و
اگر احیاناً شیری بلکه روباهی دیدی طبل از دوش قزو گرفتی و آن طبل را با
طبل شکم بنواختن در آوردی چون او را از نواختن این دو طبل سوال کردند
جواب دادی که نواختن طبل بواسطه آنستکه شیر بترسد و نواختن طبل شکم را
علت آنستکه من نیز میترسم «طبل در زیر گلیم ماندن» - بی نام و نشان ماندن -
چه رسم است که چون پادشاهی یا امیری بمیرد طبل و نقاره آن را واژگون ساخته
و گلیمی بر آن انداخته همراه تابوت او میبرند - اوحدالدین انوری سروده است :

موافقان تو بر بام چرخ برده علم مخالفان ترا «طبل مانده زیر گلیم»

«طبل رحیل» - آن طبل که وقت کوچ کردن از منزل زنند

طبل شادی - در جشن و سوره نوازند : میرزا رضی دانش سروده است :

شد بهار و ابر در فکر سرانجام گل است

«طبل شادی» زن که فتح توبه بر نام گل است

«طبل سلیمانی و طبل اسکندر» = هر کدام معروف است - میرزا جلال

اسیر سروده :

شکوه وحدتش روزی که زد «طبل سلیمانی»

دل موری طپید و اضطراب بحر پیدا شد

*

گر صدائی میکنی گوش از تهی مغزی پرست

شوکت آوازه طبل سکندر هیچ نیست

«طبل عس» - طبلی که نیم شب زنند برای امتناع سیر مردم در کوی و

برزن - نظیری نیشابوری سروده :

ملك خفت وعس طبل سوم زد

شدیم از زحمت اغیار فارغ

نظیر این ترکیبها زیاد است و میرساند که این ساز یکی از متداولترین

آلات موسیقی ضربی در روزگار آن گذشته بوده است - منوچهری در یک بیت

دیگر این نام را استعمال کرد و نوازنده طبل را طبال نوشته است :

رعد پنداری، «طبال» همی «طبل» زند
پر در بوالحسن بن علی بن موسی

*

۴۰ - نفیر

هر روز درخت با تحریر دگر است

هر روز کلنگ با «نفیر» دگر است

هر روز سحاب را مسیر دگر است

هر روز بنات را دگر زینت ورنک

توضیح :

انندراج نوشته : «نفیر بمعنای ناله و فغان و آواز و بفارسی نام سازی و

برادر کوچک کرنا را گویند .»

در شعر منوچهری لغت نفیر بمعنای آواز و نغمه و نوا است - اما سیفی در

بدایع الصنایع بهر دو معنا ، هم بصورت ساز و هم بمعنای بانگ آن را استعمال

کرده و کلمه نفیرچی را که نوازنده نفیر است بکار برده است .
 ماه « نفیرچی » ، مکن این جور میر من
 تا نکذرد ز جور تو از مه نفیر من
 نفیر در روزگار ما به شیپور اطلاق میگردد .

*

۲۱ - رود

تا هزار آوا از سرو بر آرد آواز گوید: اورامزن ای باربد، رود، نواز
 توضیح :

«رود» در لغت بچند معنا ، و در موسیقی به سه معنا آمده است :
 ۱- بمعنای وتر یا سیم یا رشته‌ای که به سازهای زهی بندند- سنائی سروده :
 آنچه نتوانند زد آن دیگران بر هفت «رود»
 آن نوا ، از دست چپ ، آن ماه بر یکتا زند

نظامی سروده :

می نهادند و چنگک ساخته شد از زدن «رودها» نواخته شد
 ۲- بمعنای سازی که به آن بربط یا عود گویند: منوچهری سروده:
 بزی با امانی و حور قبائی به «رودغوانی»^۱ و لحن آغانی

*

تا هزار آوا از سرو بر آرد آواز گوید: اورامزن ای باربد، رود، نواز
 ۳- بعنوان مطلق ساز

منوچهری سروده:

مرغان همی زتند همه روز «رودها» گویند زار زار همه شب سرودها
 رجوع شود به بربط^۲

- ۱- غوانی زنانی را گویند که زیبایی آنان بکمال است و حاجت به آرایش ندارند- همچنین به سرایندگان و مغنیان و آوازخوانها هم اطلاق میشود .
- ۲- ثعالبی در وصف باربد گوید : «... پس از آن دستان سبز اندر سبز را خواند و نواخت . چنانکه شنوندگان از آهنگ زار زار ابریشم رود و از زیر و بم سرود او مجذوب و مبهوت شدند .» هویداست که سیم‌های رود را در آن روز کاران از ابریشم می‌ساخته‌اند .

بخش سوم

نام موسیقی دانه‌ها

۱ - باربد و بامشاد

بلبل باغی به باغ ، دوش نوائی بزد
خوبتر از «باربد» خوبتر از «بامشاد»
توضیح :

الف باربد :

صاحب برهان نوشته : «باربد بضم بای ابجد وسکون دال بی نقطه ، نام مطرب خسرو پرویز است ، گویند اصل او از جهرم بوده که از توابع شیراز است و در فن بر بطن نوازی و موسیقی دانی عدیل و نظیر نداشته و سرود مسجع از مخترعات اوست و آن سرود را خسروانی نام نهاده بود . باربد بفتح بای ابجد هم آمده است .»

نام باربد با املاهای مختلف ثبت شده از آن قبیل است : «باربد - فهلبد - قهر بد - فهلوذ - پهلبد و پهلبد -» کریستن سن گوید : «باربد در خط پهلوی ممکن است Bahl (a) badh خوانده شود و چون در نسخ فارسی غالباً ب و پ تشخیص داده نمیشود ، این کلمه را پهلبد خوانده‌اند ، و با وجه اشتقاق غلط آنرا به کلمه Pahlav (پارت ، پهلوان) نزدیک کرده‌اند . باید دانست که پهلبد در خط پهلوی ممکن نیست «باربد» خوانده شود پس صحیح ، همین شکل اخیر است .»

ثعالبی گوید : «نام نوازنده مشهور دوره خسرو پرویز که بصورت پهلبد
 در عربی فهلبد تصحیف شده است و این همان باربد است. »
 رشیدی مینویسد : «... جهرمی بود و سرود خسروانی که سرودی
 است مسجع در بزم خسروگفتی و بضم با خطاست و این مرکب است از « بار »
 بمعنی رخصت دادن و « بد » بمعنی خداوند و دارندة ، زیرا که پرویز او را
 اذن دخول در مجلس به جمیع اوقات داده بود .
 فرهنگ سروری : او را در نواختن بر بطن و علم موسیقی بی نظیر دانسته
 است . صاحبان انجمن آرا و اندراج مینویسند : «در بزم خسرو او و نکسا
 اسباب طرب بوده اند و تصرفات داشته اند» .
 نظامی گوید :

ستای باربد دستان همی زد به هشیاری ره مستان همی زد
 نکسا چنگ را کره خوش آواز فکنده ارغنون را پرده ساز

و اما ماجرای تقرب باربد به بارگاه خسرو پرویز چنانکه ثعالبی و دیگر
 مورخان نقل می کنند به اختصار چنین است: سرکش پیش از باربد خنیاگر و مطرب
 شاه بود ، و از آمدن باربد به دربار خسرو پرویز معانعت میکرد . باربد به
 حیله وارد باغ خسرو شد و خود را بالای درخت کهن سالی که مجلس بزم خسرو
 در سایه آن مهیامیکشت مخفی کرد همینکه مجلس آراسته شد و پرویز از باده
 سرمست گردید باربد به تفریح پرداخت ، آواز و ساز او چنان مطلوب خسرو قرار
 گرفت که خواستار وی شد . میگویند نخستین قطعه ای که نواخت «سبز اندر
 سبز»^۱ بود که مبین همین ماجراست زیرا باربد چاه ای سبز در بر کرده بود و
 بر بطنی سبزرنگ نیز در کنار داشت و بر بالای درخت سبز و خرمنی پنهان شده بود .
 از آن زمان باربد به دربار خسرو راه یافت و مورد مهر شاه قرار گرفت . اما

۱ - ثعالبی گوید، باربد در ملاقات اول دستان یزدان آفرید را برای خسرو
 خواند بعد دستان پرتو فرخارا بسمع او رسانید که همان شادمانی را می بخشد که
 توانگری از پس درویشی می بخشد . پس از آن دستان سبز اندر سبز را خواند
 و نواخت ، چنانکه شنوندگان از آهنگ زارزار ابریشم رود و از زیر و بم سرود او
 مجذوب و میبهوت شدند .

از پایان زندگی باربد روایات متفاوتی نقل می‌شود - تعالی نقل میکند :
 « که سرکش و باربد هر دو از رامشگران خسرو پرویز بودند ولی سرکش
 که به برتری باربد و توجه شاه نسبت بدوحسادت میورزید ویرا مسموم ساخت
 خسرو از مرگ وی بسیار اندوهناک گشت و چون دریافت که سرکش موجب
 مرگ باربد گردیده است بدو گفت من از شنیدن آواز باربد پس از او از تولد
 میبردم و میخواستم که در پی آواز او آواز تو گوش دهم و تو از اینکه نیمی از لذت
 مرا از بین برده‌ای شایسته مجازات هستی - سرکش پاسخ داد: شاها اگر بخواهی
 نیمی از لذتی را که برایت باقی مانده است از بین ببری تو خود همه آنرا از بین
 برده‌ای - و بدینگونه شاه از تقصیر او درگذشت .. »

و اما « ابن خردادبه » در رساله اللهو و الملاهی حکایتی کاملاً سواى آنچه
 تعالی نقل کرده ثبت نموده است ترجمه عین مطالب ابن خرداد به چنین است :
 « (حکایت کنند که) : روزی خسرو پرویز در بین راه پسری « شرکاس »^۱ نام
 را از اهالی ایران دید که بدنبال گاو خود که « کود » حمل می‌کرد راه میرفت
 و آواز میخواند - شاهنشاه را صدای این جوان خوش آمد و امر فرمود او را در
 اختیار پهلبد بگذارند تا تعلیم آواز بگیرد - این جوان با استعداد تا آنجا در
 موسیقی پیشرفت کرد و توانا شد که پهلبد بر او حسد ورزید و وی را بقتل
 رسانید -

روزی پرویز « شرکاس » را طلب کرد ، پهلبد عرض کرد : بیمار است -
 سرانجام خسرو از واقعه آگاه شد ، به پهلبد گفت : شعله حسد تا آنجا در دل
 زبانه کشید که جوانی را که من از صدایش لذت میبردم بقتل رساندی - تو نیمی
 از سرور مرا تباه کردی بنا بر این گزیری نیست که به کیفر برسی - و آنگاه
 دستور داد او را زیر پای پیل بیفکند - پهلبد گفت: اگر من نیمی از سرور شاهنشاه
 را تباه کردم خسرو با کشتن من آن نیم دیگر را نیز تباه خواهند کرد - آیا
 جنایتی که در حق شادمانی و طرب خود می‌فرمائید عظیم تر است یا آنچه من
 مرتکب شده‌ام ؟

کسری گفت : سخنی بجا گفתי ، بخدا سوگند که زنده ات نگاه خواهم

۱ - بی‌گمان همان سرکش است .

داشت - سپس فرمان داد تا وی را آزاد سازند . - «پهلبد بعد از وفات کسری مدتها در قید حیات بوده است»

بامطالعه آنچه که فردوسی راجع به پایان کار باربد سروده اعتبارمطالب مندرج در رساله اللهو والملاهی آشکار میگردد :

چو آگاه شد باربد زانکه شاه بپرداخت رای و بی کام گاه
ببرید هر چار انکشت خویش بریده همی داشت درمشت خویش
چو در خانه شد آتشی بر فروخت همه التا خویش یکسر بسوخت
هویدا است که باربد بعد از مرگ خسرو پرویز در قید حیات بوده است ،
به همین سبب می بایست ماجرای نقل شده توسط ثعالبی و دیگران را اندکی باشک
و تردید مطالعه کرد و اعتبار بیشتری برای مطالب ثبت شده توسط ابن خردادبه
قابل گردید .

در دیوان نظامی کمتر سخنی از سرکش گفته شده ، آنچه هست توصیف
مجالسی است که به نیروی هنر باربد و نکبسا رونق می یافته است -
از این سو باربد چون بلبل مست زد دیگر سو نکبسا چنگ در دست

ستای باربد دستان همی زد به شبیاری ره مستان همی زد
نکبسا چنگه را خوش کرده آغاز فکنده ارغنون را زخمه بر ساز

نکبسا چون زد این افسانه بر چنگ ستای باربد برداشت آهنک

باز در جای دیگر سروده :

نکبسا چون زد این طیاره بر چنگ ستای باربد برداشت آهنک

چو رود باربد این پرده پرداخت نکبسا زود چنگ خویش بناوخت

نکبسا چون زد این افسانه بر ساز ستای باربد برداشت آواز

۱ - کتابه از آلات موسیقی است .

*

نکیسا چون ز شاه آتش برانگیخت سنای باربد آبی بر او ریخت
 به استادی نوائی کرد بر کار کزو چنگ نکیسا شد نگونسار

*

شاید بتوان به اعتبار شواهدی که نقل شد موضوع باربد و سرکش را متناسب
 به باربد و نکیسا دانست -

در هر حال تردیدی نیست که باربد علاوه بر صدائی خوش و مهارت در
 نواختن بر بطن^۱ و سه تار در ساختن و ابداع آهنگ نیز توانائی کافی داشته است -
 معروف است بخاطر آنکه خسرو از تکرار نعمات ملول نگردد باربد برای هر
 روز از سال لحنی ساخته بود - از میان این الحان نام سی لحن در دیوان نظامی
 و شاعران دیگر و در فرهنگها ثبت شده است که در زیر نام آنها را چنانکه در
 دیوان نظامی (مبحث خسرو شیرین) آمده است نقل می کنم -

- ۱- گنج باد آورد - ۲- گنج گاو - ۳- گنج سوخته - ۳- شادروان
- مروارید - ۵- تخت طاقدیسی - ۶- ناقوسی - ۷- اورنگی - ۸- حقه
- کوس - ۹- ماه بر کوهان - ۱۰- مشک دانه - ۱۱- آرایش خورشید -
- ۱۲- تیمروز - ۱۳- سبزه در سبزی - ۱۴- قفل رومی - ۱۵- سروستان -
- ۱۶- سروسهی - ۱۷- نوشین پاده - ۱۸- رامش جان - ۱۹- ناز نوروز
- یا ساز نوروز - ۲۰- مشکویه - ۲۱- مهر گانی - ۲۲- مروای نیک -
- ۲۳- شب دیز - ۲۴- فرخ - ۲۵- فرخ روز - ۲۶- غنچه کبک دری -
- ۲۷- نخجیرگان - ۲۸- کین سیاوش - ۲۹- کین ایرج - ۳۰- باغ شیرین.

صاحب برهان نوشته: نظامی در خسرو و شیرین ذکر نام الحان سی گانه
 را کرده ولی سه نام از اینها را که: آیین جمشید - راح و روح - و نوبهاری باشد
 نیاورده است، اما چهار نام دیگر که: ساز نوروز - غنچه کبک دری - فرح روز

۱ - کلیه فرهنگها و تاریخها باربد را بر بطن نوار ثبت کرده اند منحصراً
 فرهنگ شاهنامه دکتر شفق است که وی را چنگزن و آوازخوان در بار خسرو پرویز
 نوشته است - نظامی نوازندگی سازی بنام دهرود را باونسبت میدهد. حدیث باربد
 با ساز دهرود همان آرامگاه شه بشهرود.

و کیخسرو^۱ می باشد آورده است و چون برای هر يك بيتی فرموده بنا بر این می-
باید که سی و يك لحن باشد حال آنکه سی لحن مشهور است . الله اعلم .

در حاشیه فرهنگ برهان قاطع آقای دکتر محمد معین نوشته اند: «روایات موجوده اختراع دستگاههای موسیقی ایران را بیاربد نسبت میدهند ، در واقع این مقامات پیش از باربد هم وجود داشته ولی ممکن است که این استاد در آنها اصلاحات و تغییراتی وارد کرده باشد - در هر حال بصورتی که در آمده است آنرا منبع عمده موسیقی عرب و ایران بعد از اسلام باید شمرد و میتوان گفت که در ممالک اسلامی مشرق ، هنوز الحان باربد باقی است زیرا که شرقیان در این رشته اصنعت بسیار محافظه کار هستند ...»

تعالی اختراع خسروانیات را بیاربد نسبت داده و گوید : در این زمان هم مطربان در بزم ملوک و سایر مردمان می نوازند - در واقع کلمه خسروانی بر يك دستان اطلاق نمیشده است - «عوفی» از نوای خسروانی نام برده است و ظاهراً مرادش همان هفت دستگاه شاهانه است که مسعودی آنرا «الطرق الملوکیه» نامیده است - مطابق روایتی که براون Browne نقل کرده: باربد برای بزم خسرو ۳۶۰ دستان ساخته بود چنانکه هر روز دستان نو می نواخت - بنا بر آنچه گذشت دستگاههای موسیقی منسوب بیاربد مرکب از :

هفت خسروانی - سی لحن - و ۳۶۰ دستان بوده که با ایام هفته و سی روز ماه و سیصد و شصت روز سال ساسانیان تناسب داشته است . در دیوان منوچهری و بسی از نویسندگان ایرانی اسلامی بسیار از آوازههای موسیقی می بینیم ولی از هیچیک معلوم نمی توانیم کرد که آیا مقصود یکی از سی لحن است یا یکی از ۳۶۰ دستان - (نقل از کریستن سن ترجمه ص ۳۴۴ - ۳۴۵ - و متن فرانسوی ص ۴۸۴-۴۸۶) ...»

منوچهری در بیت ذیل نیز نام باربد را آورده و وی را رود نواز معرفی کرده است :

تا هزار آوا از سرو بر آرد آواز

گوید او را مزن ای «باربد رود نواز»

۱ - در میان سی لحن باربد که نظامی نقل کرده نغمه ای بنام کیخسروی دیده نشد - هویدا نیست که صاحب برهان در چه نسخه ای چنین نامی را دیده است .

ب - بامشاد

از احوال و آثار این هنرمند مطلبی که سزاوار استنساخ باشد بدست نیامد - صاحب برهان نوشته است : «بامشاد نام مطربی است که او نیز مانند یاربد عدیل و نظیر نداشته، آقای روح الله خالقی در کتاب نظری بموسیقی جلد دوم نوشته اند : «دیگر بامشاد و رامتن یا «رامین» و آزاد وار چنگی که آنها از مطربان و مغنیان و رامشگران دوره خسرو پرویز بوده اند .»
سایر فرهنگها هم بهمین اکتفا کرده اند که : «نام مطربی بوده بی نظیر مانند یاربد .»

*

۳ - زلزل

صلصل بلحن «زلزل» ، وقت سپیده دم

اشعار بونواس^۱ همی خواند و جریر^۲

*

یکی چون معبد^۳ مطرب ، دوم چون زلزل رازی

سیم چون سنی زرین^۴ چهارم چون علی بیگی^۵

توضیح :

همانطور که قبلا اشاره کردم رشته هائی را که بردسته سازهای زهی می-
بندند در قدیم دستان می گفتند این عمل را امروز پرده بندی میگویند - چگونگی

۱ - ابونواس حسین بن هانی یکی از فضلا و دانشمندان قرن دوم هجری بوده و در دستگاه هارون الرشید مقامی ارجمنند داشته است وفات وی در ۱۹۸ هجری اتفاق افتاده است .

۲ - جریر بن عطیة بن الخطفی شاعری بزرگ و بقوت و وسعت تخیل شهرت دارد طبعش به هجوسرائی متمایل بود وفات او در ۱۱۰ هجری اتفاق افتاد .

۳ - معبد یکی از موسیقی دانهای صدر اسلام است که در متن از وی سخن بمیان خواهد آمد .

۴ - سنی زرین نیز مطربه ایست که از وی سخن خواهم گفت .

۵ - علی بیگی موسیقی دانی است که چگونگی احوالش بر ما مجهول است .

قرار گرفتن این دستا‌نها در روی دستۀ ساز متضمن قواعدی بوده که ذکرش در اینجا جایز نیست. معروف است که هنرمندانی مانند زلزله‌رازی - فارابی و صفی‌الدین عبدالؤمن ارموی در این زمینه مطالعات بسیار دقیق کرده‌اند هنوز هم نام یکی از این دستا‌نها به «وسطای زلزله»^۱ معروف است.

در باره زلزله‌رازی آقای دکتر علی‌مظاهری مقاله‌ی جالبی در شماره سیزدهم سال ۱۳۳۶ مجله موسیقی نوشته‌اند که قسمتهائی از آن را در اینجا نقل می‌کنم: «... يك نسخه خطی عربی در کتابخانه ملی پاریس وجود دارد، شرح مقامات حریری که مؤلف اسپانیولی آن بشرشی یعنی اهل Xérès است که شراب آن معروف است - این مؤلف از یکنفر شارح ایرانی «مقامات» موسوم به «الفنجدهی» یعنی اهل پنجده (نزدیک کوچ همدان که آخر قرون وسطی ویران شد) مطالبی شیرین نقل می‌کند، از آنجمله در شرح مقامه هیجدهم روایتی است منقول از «القاسم بن زرزله» نی‌زن، در احوال «زنم» نی‌زن مشهور نوه‌های هارون الرشید «معنصم» و «واثق» به این عبارت که: قاسم گفت از پدرم «زرزله» شنیدم که ... «زنم» نقل کرد که معنصم در معرض مرگ بود، روزی حکم کرد کشتی مخصوصش را موسوم به «زلاله» حاضر کنند. بعد امر کرد به زنم که پاوی سوارشود، آنکاه صاحب حکایت گوید: معنصم گفت: «یا زنم، گفتم: لبیک یا امیر المؤمنین. گفت نی را برگیر و تصنیف: «یا منزلی لم تبطل اطلاله» را برای ما بزن، گفتیم فرمان بردارم و مکرر این تصنیف را در نی می‌زدیم و خلیفه مانند بچه‌زار زار می‌گریست.»

این قاسم که حکایت زنم را برای «پنجده‌هی» نقل می‌کند، ظاهراً خودش هم مانند پدرش «زرزله» استاد نی‌زنی بود و چون «زنم» هم نی‌زن بوده و هم مخترع یا اصلاح‌کننده ساز است که بهر نی مزمار خوانند و در اسپانیا به آن می‌گفته‌اند: الزلامی یعنی زنمی (بنام مخترع آن) تماماً از یک صنف بوده‌اند و هنر نی‌زنی را بطور استاد و شاگردی از هم آموخته بودند قرابت مخرج «راء» و «لام» را اگر منظور بداریم «زرزله» مذکور در «شرشی» و «زلزله» رازی منوچهری

۱ - پرده وسطای زلزله بعد از وسطای ایرانی بسته می‌شود، یعنی اگر سیم بم عود را در فرض کنیم وسطای ایرانی می‌بم و وسطای زلزله می‌گرن koron میشود.

یک نفر است و این استاد نیز مدتی قبل از منوچهری ظاهراً در دربار آل بویه
نی‌میزده و شهرتی داشته است .

نام زلزله رازی در حقیقت «زال‌زر» است و پدر رستم هم بدین نام مشهور
بوده و این کلمه معنی «ساری ساچلو» موی زرد میدهد ، خواه اینکه زلزله سرخ
موی بوده مانند بسیاری از دیالمه ، خواه اینکه همان پدر رستم بوده است .
آنچه از نوشته آقای دکتر مظاهری مستفاد می‌شود زلزله نی‌نواز ماهری بوده
است - ولی تحقیقاتی که راجع به پرده بندی عود کرده محقق می‌سازد که به
نوازندگی این ساز نیز آشنائی داشته است .

زلزله مطالعاتی در مورد گامهای موسیقی ایرانی کرده است که صاحب
مفاتیح‌العلوم از آن یاد کرده و ابونصر فارابی در کتاب الموسیقی الکبیر بدان
اشاره نموده و همانطور که در مقدمه این فصل تذکار کردم یکی از پرده‌های عود
را بنام او نام گذاری کرده است - ابوعلی سینا در کتاب شفا و صفی‌الدین
عبدالمؤمن ارموی نیز در ادوار و شرقیه به ابداعاتی که زلزله در زمینه تشکیل
گامهای موسیقی کرده است اشاره کرده اند -

در کتاب نظری به موسیقی (ج دوم) نام زلزله ، منصور بن جعفر زلزله نوشته
شده و تاریخ حیاتش يك قرن و نیم پیش از فارابی ثبت گشته است - به این حساب
در سال ۱۰۹ هجری متولد شده و در سال ۱۸۹ هجری وفات کرده است .

شوشگاه علوم انسانی و مطبوعات تبریز
۳ - «بوشعیب» - «بوذر» - «صبور پادسی» - رودکی
در خراسان: «بوشعیب» و «بوذر» آن «تورک کشی»

و آن «صبور پاریسی» و آن «رودکی تارزن»^۱

توضیح :

الف - بوشعیب

ابوشعیب صالح بن محمد هروی از بزرگان سخن‌سرایان دوره سامانیست
و بعید بنظر می‌آید که در موسیقی دست داشته است .

۱ - در بعضی نسخه‌ها رودکی چنگ‌نزن ثبت شده و بنابراین آنچه در مبحث
رودکی مطالعه خواهید کرد وجه اخیر درست‌تر بنظر می‌آید .

ب - بوذر

بطوریکه آقای محمد دبیرسیاقی مصحح دیوان منوچهری در بخش «فهرست نامهای کسان» نوشته‌اند «ترك كشي ايلاقی، از شعرای زمان سامانیانست و چنانکه در تعلیقات مذکور شد بعضی ویرا با «بوذر» یکی دانسته‌اند، عبارت دیگر «بوذر» و «ترك كشي» نام شخص واحدیست، در تعلیقات نیز نوشته‌اند «برخی ازادبا بوذر و ترك كشي را یکتن میدانند» -

لغت‌نامهٔ دهخدا نیز مطالبی نظیر همین‌ها که نوشته شد ثبت کرده و از این شاعر دو بیت زیر را نقل کرده است:

راد مردی به دهر دانی چیست با هنرتر ز خلق دانی کیست
آنکه با دوستان تواند ساخت آنکه با دشمنان تواند زیست
بهر صورت آشکارا نیست که «بوذر» یا «بوذر ترك كشي» موسیقی دان هم بوده‌است یا نه؟

ج - صبور پارسی

شناخته نشد.

د - رودکی

ابوعبدالله جعفر بن محمد بن رودکی در رودك سمرقند بدنیا آمد و در همانجا نشوونمایافت - گویند هشت ساله بود که قرآن را حفظ کرد و بشاعری پرداخت و گذشته از آن آوازی خوش نیز داشت و همین موهبت او را باخنیان‌گران و رامشگران نام‌آور آشنا کرد - چنانکه «پختیان» نامی که استاد موسیقی بود وی را بشاگردی گزید و «بربط»^۱ در آموخت. وقتی جعفر به بخارا رفت بدرگاہ پادشاه آل‌سامان پیوست. آنجا بدستاویز هنرهای خویش نفوذ و حرمت بسیار یافت. نصر بن احمد پادشاه بخارا شیفتهٔ ذوق و قریحهٔ او شد و از بس به‌اوصله داد توانگرش کرد - شاعر نیز ذوق و هنر خویش را در خدمت او گماشت. شعر

۱ - همه جارودکی چنگ نواز و یا به‌استناد نسخه‌های موجود از دیوان منوچهری (در کتابخانه مجلس) تارزن ثبت شده‌است. او به بربط نوازی شهرت نداشته‌است - از آنجا که دولت‌شاه اشاره‌ای به بربط نوازی رودکی کرده‌است - میتوان احتمال داد که در جوانی بربط آموخته ولی بعداً به نواختن چنگ رغبت پیدا کرده‌است.

می گفت ، «چنگ» مینواخت و مجلس پادشاه را در ذوق ولذت غرق می کرد -
درین مجالس که نام آوران و بزرگان ماوراءالنهر حاضر بودند شعرا و آهنگ
او شور و لطفی بی مانند داشت و بسبب همین نکته بود که بلعمی وزیر، او را در
همه عرب و عجم بی نظیر می شمرد - در تأثیر و قبول شعرا و همین بس که بموجب
روایت مبالغه آمیز چهارمقاله يك وقت بعد از سالها آوارگی در خراسان مهجوران
موکب امیر را تحت تأثیر یادی که از جوی مولیان کرد همراه خود پادشاه به
بخارا باز آورد و اگر به روایت چهارمقاله بتوان اعتماد کرد این توفیق بس
عظیم بوده است . ۲۰

برخی این شاعر و موسیقی دان عصر سامانی را کور مادرزاد دانسته اند و
پاره ای به استناد تشبیهات حسی و عینی که در اشعار او فراوان است اعتقاد دارند
که کوری نیز مانند پیری و سستی و ناتوانی فقط در سالهای پایان عمر بسراغ او
آمده است - در شرح یمینی آمده که رودکی طی شکنجه ای کور شده است
& هر چه هست تصویر پایان عمر شاعر او را چیزی شبیه هومر Homer شاعر
افسانه های یونان جلوه میدهد و بی شک رودکی نیز تا حدی مانند هومر پدر
شاعران دیار خویش بی شمار است .

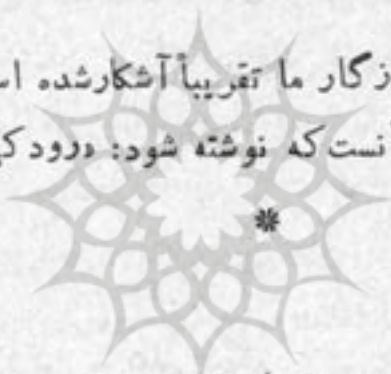
و اما درباره اینکه منوچهری . رودکی را «تارزن» نوشته می باید گفت :
لنظ تاردر این مقام کنایه از وثر یاسیم است نه سازی که امروز بهمین نام شهرت

۱ - مطلع این غزل چنین است :
بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همین
این قطعه را نویسنده به صورت يك تابلو موزیکال تنظیم کرده و آهنگ پایان آن را
دوست هنرمندم آقای روح الله خالقی ساخته اند .

۲ - نقل از کاروان حله بقلم آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب - لازم است
تذکار شود که آقای دکتر زرین کوب بعد از چند سطر که در مورد بر بسط آموزی
رودکی صحبت کرده اند بوی صفت شاعری و چنگ نواز تم داده اند - در نخستین صفحه
کتاب نیز نوشته اند ، «روزگاری در دربار بخارا بشعر و آواز خویش و با بر بسط
و چنگ خوش ساز خویش دلهای فزنیمنان و گردنکشان را بدام می آورده است »
می پندارم مؤلف محترم این دو نام را مرادف یکدیگر دانسته اند در حالی که ساختمان
و تکنیک نوازندگی این دو ساز بسیار بایکدیگر تفاوت دارد .

دارد و متداول می باشد . زیرا قدمت ساز اخیر باشکل و هیئت و نام امروزی آن به زمان رودکی نمی رسد - لفظ تار در تمام فرهنگها و کتابهای تاریخ منحصراً بمعنای رشته ، و تریاسیمی که بر سازها بندند آمده است و مطلقاً بعنوان سازی باشکل و هیئت تار امروزی دیده نشده است (رجوع شود به کلمه تار در همین مجموعه) از سوی دیگر اگر بخواهیم خلاف گفته منوچهری (با اعتقاد به اینکه نسخه های موجود از دیوان او در کمال صحت و درستی و اعتبار است) سخنی نگفته باشیم گزیری نیست که کلمه «تار» را بهمان معنای متعارف در فرهنگها بگیریم و بگوئیم: همچنانکه لفظ «رود» نیز به دو معنا در اشعار شاعران بکار رفته لغت تار نیز در اینجا اشاره به ساز خاصی نیست و به هر نوع ساز از خانواده ذوات الاوتار میتوان اطلاق کرد - شاید منوچهری از چگونگی ساز اختصاصی رودکی بی اطلاع بوده و محض آنکه سهوی نکرده باشد به این نحو وی را معرفی کرده است -

بهر صورت چون در روزگار ما تقریباً آشکار شده است که رودکی چنگک نواز ماهری بوده است بهتر آنست که نوشته شود: «رودکی چنگک زن».



۴ - رامتین

حاسد م گوید که شعر او بود تنها و بس
 باز نشناسد کسی بر بطن ز چنگک «رامتین»

رتال جامع علوم انسانی

توضیح :

این نام بوجوه مختلف ثبت شده است و از آن قبیل است - رام - رامی -

رامین - رامتین ۱ -

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| ۱ - خاقانی سروده: | گرچه تن چنگک شبه ناقه لیلی است |
| ناله مجنون ز چنگک رام بر آمد | شاعر دیگر گفته : |
| ز خوشی بر سر آب آمدی سنگ | چو رامی که گهی بنواختی چنگک |
| | عبدالواسع جبلی سروده: |
| بر سما بنواخته، ناهید چنگک رامتین | بر فلک برداشته خورشید جامه وانگهی |

صاحب برهان در تمام موارد وی را واضع چنگک ثبت کرده است و در ذیل لفظ رامتین نوشته : «رامتین بر وزن جانشین نام شخصی بود چنگک نواز گویند سازچنگک را او وضع کرده است .»

سایر فرهنگها نیز رامتین را بر همین سیاق معرفی کرده اند و او را مخترع چنگک دانسته اند نکته ای که ضروری است در اینجا توضیح داده شود پیدایش چنگک است همانطور که در مبحث مربوط به این ساز تذکار گردید قدمت چنگک به زمانهایی میرسد که شکارچیان و رزمندگان سلاحی جز تیر و کمان یا فلاخن نداشته اند و بی شک رامین یا رامتین در آن روزگاران در قید حیات نبوده است - بنا بر این اطلاق واضع چنگک به رامتین نادرست بنظر میرسد مگر اینکه بگوئیم رامتین در ساختمان چنگک تصرفاتی کرده و سیم های آن را تغییر داده و بر تعداد آنها افزوده و خلاصه چنگکی ساخته است که دقیق تر و کامل تر بوده و به همین سببها آن را چنگک رامتین نامیده اند - در هر صورت در اینکه رامتین چنگک نواز ماهری بوده و در ساختمان چنگک تصرفاتی کرده تردیدی نیست و اما در اینکه در چه زمانی میزیسته آقای خالقی نوشته اند «دازمطربان و مغنیان و رامشگران دوره خسرو پرویز» بوده است .



۵ - معبد - ستی زرین - علی بیگی

یکی چون «معبد» مطرب، دوم چون زلزله رازی

سیم چون «ستی زرین» چهارم چون «علی بیگی»

الف - معبد

توضیح :

معبد (بافتح اول و ثالث و سکون ثانی و رابع) که آن را با تشدید دال و ضم اول نیز نوشته اند از موسیقی دانهای صدر اسلام بوده است نامش را ابو عباد معبد بن وهب ثبت کرده اند و مینویسند : «معبد خنیاگر مشهور عرب در صدر اسلام بود و اصلش از موالی است، معبد در مدینه بزرگ شد و ابتدا شترموالی را

۱ - کتاب نظری موسیقی جلد دوم (ص ۲۴) .

میچرانید و گاهی نیز تجارت می کرد ، چون نبوغش ظاهر شد بزرگان مدینه
بر او اقبال کردند ، معبد به شام رفت و به امرای آن نواحی پیوست و مقامی بلند
یافت - این خنیاگر عمری دراز یافت و در لشکر کشی ولید بن یزید فوت شد
(۱۲۶) در پایان حیات آوازش نیز منقطع گشته بود .

منوچهری در قصیده ای که در وصف بهار و مدح فضل بن محمد حسینی
سروده از وی نام برده است .

مرغ ، چنان بو کلك دهانش به تنگی

در گلوی او چگونه گنجد « معبد »

ابو حرب بختیار محمد سروده :

باد بزین صناعت مانی کند همی

مرغ حزین ، روایت « معبد » کند همی

*

ب - ستی زرین

توضیح :

ستی یا ستی زرین^۱ کمر ، خوافنده و نوازنده حرمرای سلطان مسعود غزنوی
بوده است - ابوالفضل بیهقی بعضی اسرار دربار حرمرای سلطان مسعود را از
دهان ستی زرین مطرب به نقل می کند : « این زن آواز خوان و رامشگر که همان
« ستی زرین » منوچهری است حتماً در آواز خواندن مقام فردوسی را در شعر و
مقام ابوریحان را در ریاضیات داشته است . »

در تاریخ بیهقی نوشته شده : « مطرب به وزنی بوده است سخت بسطان مسعود
نزدیک چنانکه چون حاجبه ای شده بود و پیغامهای سلطان را به سرای ها ،
او می برد . »

در باره صحت این نکته که زنی خنیاگر بوده است به دو نکته اشاره میشود -

۱- بیهقی وی را « مطرب به » لقب داده و جنسیت وی را تأکید کرده است .

۲- کلمه « ستی » بمعنای خانم یا بانو است که مخفف « سیدتی » می باشد و

این عنوان را به بانوهای شریف میدادند چنانکه مادر مجدالدوله پادشاه وی
را « سیده » میگفته اند -

پاره‌ای این لفظ را با تشدید تایی دو نقطه تلفظ می‌کنند ، چنانکه در شعر
 منوچهری بهر دو وجه می‌توان تلفظ کرد ولی در لغت «مه ستی» شاعره گنجوی
 بتخفیف و بی تشدید تلفظ می‌کرد چنانکه در شعر ذیل چنین است :

ملك الموت من نه مهستی ام من همان پیره زال محنتی ام

*

ج - علی بیکی

توضیح :

از سیاق سخن منوچهری که در یک بیت نام : معبد - زلزله و سستی زرین
 موسیقی‌دانهای مشهور را آورده است بی‌شک علی بیکی نیز که در پس این نامها
 آمده یکی از موسیقی‌دانهای عصر سامانی بوده است . متأسفانه تذکره‌ای درباره
 این هنرمند بدست نیامد تا چنانکه سزاوار است شناسانده شود .

*

۶ - چنگ بوالحارث

«بروی پاک» و «رای نیک» و «فعل خوب» و «کار خوش»
 نظیر او ندانم کس ، چه در دنیا چه در عقبی
 یکی چون چشمه زمزم ، دوم چون زهره ازهر
 سیم چون چنگ بوالحارث ، چهارم دست بویحیی»

توضیح :

این قصیده را منوچهری در صنعت مدح سروده و مراد وی از دو بیت فوق
 اینست که : درپاکی چون چشمه زمزم و در نیک رایی چون زهره ازهر و در عمل
 چون چنگ بوالحارث و در بخشندگی همچون بویحیی که مردی کریم و
 بخشنده بوده است می‌باید بود.

در میان خنیاگران بدین نام کسی شناخته نشد - تردیدی نیست که لفظ
 چنگ در این شعر بمعنای دست یا پنجه یا چنگال است و لغت بوالحارث نیز طبق
 لغت نامه (السامی فی الاسامی) بمعنای شیر یا اسد است - البته این کلمه بعنوان
 کنیه و لقب به چند تن از پادشاهان و امیران داده شده از جمله کنیت منصور بن نوح

بن منصور بن عبدالملك سامانی ابوالحارث بوده است حتی کنیت شاعری بنام
 غیلان بن عقبه بن مسعود نیز ابوالحارث بوده است ولی تردیدی نیست که نیت
 منوچهری از استعمال کلمه چنگک در شعر مذکور تفهیم این معنا بوده است که ممدوح
 او در پاکی چون چشمه زمزم ، و در نیک رائی چون زهره ازهر و در عمل یعنی
 در پیکار و ستیزه جوئی چون چنگال شیر و در بخشندگی چون دست بویحیی بذال
 و بخشیده می باید باشد - بنا بر این شعر مذکور مطلقاً ارتباطی به سازی موسوم
 به چنگک و یا چنگک نوازی موسوم بوالحارث ندارد و اینکه پاره ای به اعتبار
 وجود لفظ چنگک در این شعر ، بوالحارث را چنگک نوازی هم عصر منوچهری
 پنداشته اند نادرست است .

*

۷ - بوبکر ربابی

اندرین ایام ما ، بازار هزل است و فسوس

کار ، «بوبکر ربابی» دارد و طنز جچی

توضیح :

ابوبکر ربابی یکی از خنیاگران و مغنیان دربار سلطان محمود غزنوی
 بوده است - میگویند طبعی بسیار لطیف و مجلسی بسیار گرم و بیانی آلوده به هزل
 و طنز داشته است - فرخی درباره وی سروده :

«بوبکر» عندلیب نوارا بخوان
 گو قوم خویش را چو بیائی بیار
 در لغت نامه دهخدا بوبکر ربابی چنین توصیف شده است: «مسخره و هزالی
 بوده ظاهراً بزمان سلطان محمود غزنوی و شاید (همان است که رئیس مغنیان
 محمود غزنوی بوده است).

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی

بوشکور بلخی و بوالفتح بستنی هکندی

گو بیائید و به بینید این شریف ایام را

تا کند هرگز شما را شاعری کردن کری^۱

۱ - کری به کسراول (ممال کرا) سود .

اندرین ایام ما ، بازار هزل است و فسوس

کار «بوبکر ربابی» دارد و طنز جچی^۱

از کنیتش هویدا است که رباب می‌نواخته و از توصیفی که فرخی کرده

«بوبکر عندلیب نوا...» بی‌شک صدائی خوش نیز داشته است .

فهرست اصطلاحات موسیقی

- ۱- پرده راست ۲- پرده باده ۳- زیربوم ۴- مضراب ۵- کل‌نوش
- ۶- سماع ۷- نغمه ۸- قول‌سرایان ۹- ساز ۱۰- چکاو ۱۱- گنج‌گاو
- ۱۲- گنج‌باد ۱۳- سبزه‌بهار ۱۴- نوروزکیقبادی ۱۵- آزادوار ۱۶- زند
- باف یازندواف ۱۷- پالیزبان ۱۸- خنیاگر ۱۹- باغ‌شهریار ۲۰- تخت
- اردشیر ۲۱- دستان ۲۲- لحن ۲۳- رامش و رامشگر ۲۴- قالوس
- ۲۵- شکر‌توین ۲۶- نوا ۲۷- سروستان ۲۸- اشکنه ۲۹- زیرقیصران
- ۳۰- نوروز بزرگ ۳۱- بسکنه ۳۲- هفت‌گنج ۳۳- دیف‌رخش ۳۴-
- ارجنه ۳۵- سروسهی ۳۶- روشنچراغ ۳۷- کلوپزنه ۳۸- سیوارتیر
- ۳۹- کبک‌دری ۴۰- سروستا ۴۱- باروزنه ۴۲- چکک ۴۳- شنج
- ۴۴- لبینا ۴۵- دنه ۴۶- مطرب ۴۷- سرود ۴۸- سرود پارسی ۴۹-
- سرود ماوراءالنهری ۵۰- بند شهریار ۵۱- عشاق ۵۲- کسری ۵۳- شیشم
- ۵۴- سرکش ۵۵- لیلی ۵۶- خماخسرو ۵۷- مویه‌زال ۵۸- قوال ۵۹-
- غزل ۶۰- گنج‌فریدون ۶۱- راه‌گل ۶۲- باغ سیاوشان ۶۳- راه ۶۴-
- راست ۶۵- گوش‌مالیدن ۶۶- زخم یازخمه ۶۷- مهرگان خردک ۶۸-
- سپهبدان ۶۹- چنگ‌ساز.

۱- جچی نام مردی بوده بسیار کودن و نادان از فراوه ، که اباعصن‌کنیه داشته است - حکایات بسیاری از او در کتب ادب و امثال نقل شده است ، برای اطلاع بیشتر به کتاب مجمع‌الامثال میدانی ، ذیل مثل «احمق من جچی» و برخی از تألیفات عبید زاکانی و غیره مراجعه کنید .

فهرست نام سازها

- ۱- صفیر ۲- رباب ۳- تبیره ۴- کوس ۵- تار ۶- مزمر ۷- ناقوس
- ۸- سنتور ۹- نای ۱۰- تنبور ۱۱- چنگ ۱۲- بربط ۱۳- موسیقار
- ۱۴- خلخال ۱۵- جلاجل ۱۶- جرس ۱۷- چفانه ۱۸- مفرعه ۱۹-
- ارغنون ۲۰- نای رویین ۲۱- دستاورنجن ۲۲- درای ۲۳- چلب ۲۴-
- طبل ۲۵- نفیر ۲۶- رود .

فهرست نام موسیقی دانها

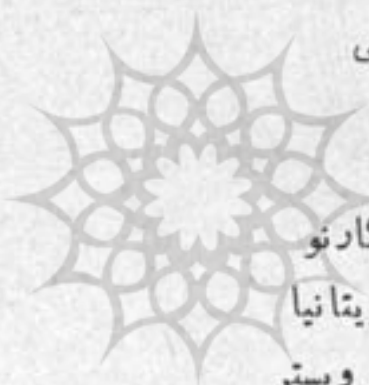
- ۱- باربد ۲- بامشاد ۳- زلز رازی ۴- بوشعیب ۵- بوذر ۶-
- صبورپارسی ۷- رودکی ۸- معبد ۹- سنی ذرین ۱۰- علی بیگی ۱۱-
- بوالحارث ۱۲- بوبکر ربایی .

منابع

- ۱- دیوان استاد منوچهری دامغانی بکوشش محمد دبیرسیاقی اسفندماه ۱۳۲۶ خورشیدی که نسخه اصلی او معتبری است که نگارنده از آن استفاده کرده است .
- ۲- دیوان منوچهری دامغانی نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی به علامت «م ۱» تحت شماره ۱۰۷۴ .
- ۳- دیوان منوچهری دامغانی نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی به علامت «م ۲» ۱۰۷۵ .
- ۴- دیوان منوچهری دامغانی نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی به علامت «م ۳» ۲۱۲۶ .

- ۵ - دیوان منوچهری دامغانی نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی بعلامت «م ۵» ۲۴۸۸ .
- ۶ - تاریخ ادبیات از فردوسی تا سعدی تألیف ادوارد براون ترجمه فتح‌الله مجتبیائی .
- ۷ - تاریخ ادبیات هرمان اته .
- ۸ - کاروان حله تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب .
- ۹ - کتاب ردیف موسیقی ایران از انتشارات اداره کل هنرهای زیبای کشور .
- ۱۰ - کتاب الادوار صفی‌الدین عبدالؤمن ارموی .
- ۱۱ - کتاب شریفه » » »
- ۱۲ - فرهنگ فرانسه بفارسی نفیسی
- ۱۳ - برهان قاطع »
- ۱۴ - اندراج »
- ۱۵ - جهانگیری »
- ۱۶ - انجمن آرای ناصری »
- ۱۷ - کاتوزیان »
- ۱۸ - لغت فرس اسدی طوسی
- ۱۹ - لغت نامه دهخدا
- ۲۰ - تاریخ ادبیات ایران از قدیمترین عصر تاریخی تا عصر حاضر (جلد اول و دوم) تألیف جلال‌الدین همائی .
- ۲۱ - رساله‌اللهو والملاهی ابن‌خردادبه چاپ لبنان (مجله الدراسات الادبیه) .
- ۲۲ - نظری بموسیقی جلد دوم روح‌الله خالقی
- ۲۳ - دیوان فرخی
- ۲۴ - حافظ »
- ۲۵ - نظامی (خسروشیرین - اقبال‌نامه - شرفنامه - هفت پیکر) .
- ۲۶ - شاهنامه فردوسی

- ۲۷- دیوان خاقانی
 ۲۸- و قآنی
 ۲۹- ایران در زمان ساسانیان تألیف کریستن سن ترجمه رشید یاسمی
 ۳۰- دانشنامه علائی ابن سینا
 ۳۱- دوره مجله موسیقی هنرهای زیبا سالهای ۳۵ و ۳۶
 ۳۲- دوره روزنامه زنگ مقالات آقای مهدی مفتاح تحت عنوان (اسامی آهنگهای موسیقی در دیوان منوچهری و خسرو شیرین نظامی)
 ۳۳- دیوان نزاری قهستانی
 ۳۴- دیوان ازرقی
 ۳۵- ردیف موسیقی ایران تألیف حاج مخبر السلطنه هدایت (این نسخه خطی است و در کتابخانه هنرستان عالی موسیقی ملی بشماره ۲۵۶ ثبت شده است) .



- ۳۶- یتیمه الدهر ثعالبی
 ۳۷- فرهنگ نفیسی
 ۳۸- فرهنگ المنجد
 ۳۹- دوره مجله روزگار نو
 ۴۰- دایرة المعارف بریتانیا
 ۴۱- فرهنگ انگلیسی وبستر
 ۴۲- فرهنگ کامل آلات موسیقی تألیف کورت ساکس آلمانی
 ۴۳- کشف الظنون حاج خلیفه جامع علوم انسانی
 ۴۴- مقاصد الالحان عبدالقادر مراغه‌ای
 ۴۵- سرگذشت موسیقی ایران جلد اول روح الله خالقی